

بحران اتمی،

کشمکش و جدال دو استراتژی

صلاح مازوجی

با پایان مهلت سی روزه شورای امنیت سازمان ملل متحد و خودداری رژیم اسلامی از تعلیق فعالیت های مربوط به غنی سازی اورانیوم، جدال و کشمکش های دیپلماتیک رژیم جمهوری اسلامی با دولت های غربی و در راس آنها امریکا وارد مرحله جدیدی شده است. اکنون امریکا به یاری شرکای اروپایی خود در تلاش است تا قطعنامه ای را به تصویب شورای امنیت برساند تا بر مبنای آن در صورت سرپیچی رژیم ایران از اجرای خواسته های شورای امنیت راه را برای اعمال تحریم های اقتصادی و حتی اقدام نظامی هموار کند.

تلاش نئومحافظه کاران کاخ سفید برای اعمال فشار بیشتر بر حکومت ایران در حالی ادامه می یابد که "انستیتوی بین المللی برای مطالعات استراتژیک در لندن" برای چندمین بار اعلام کرده است که ایران تا تهیه میزان لازم اورانیوم غنی شده برای ساخت یک بمب اتم حداقل ۱۰ سال فاصله دارد. از طرف دیگر جمهوری اسلامی با پنهان کاری و عدم شفافیت در پرونده مربوط به فعالیتهای اتمی اش صلح آمیز نبودن برنامه های اتمی خود را بر همه آشکار کرده است.

بزرگ نمایی دولت امریکا از خطر دسترسی رژیم اسلامی به سلاح اتمی، و پافشاری جمهوری اسلامی بر تداوم پروژه غنی سازی اورانیوم و جنجالی که حول آن برپا شده است قبل از آنکه مشروعیت یا عدم مشروعیت تلاشهای آنها مبتنی بر موازین حقوقی در مناسبات بین المللی را نشان دهد ناشی از تقابل دو استراتژی جداگانه است. به همین دلیل ساده برای درک ماهیت واقعی آنچه که بحران اتمی نام گرفته است باید از تفاسیر و معیارهای حقوقی در روابط بین المللی فاصله گرفت و به شناخت ماهیت استراتژی دو طرف این کشمکش پرداخت.

امریکا در خاورمیانه می خواهد نظم امپریالیستی مورد نظر خودش را برقرار کند. هدف امریکا از سلطه کامل بر خاورمیانه تنها رام کردن قدرت های منطقه ای نیست، بلکه می خواهد با تسلط بر این منطقه که ۶۲٪ ذخایر نفت جهان را در خود جای داده است یکی از مهمترین منابع تامین انرژی اروپا، چین و ژاپن را نیز در اختیار داشته باشد تا هر زمان لازم آمد با قطع جریان نفت گلوی این رقبا را نیز فشار دهد. در استراتژی امریکا جایی برای مسئولیت مشترک و موقعیت مساوی حتی با متحدین اروپایی در تعیین تکلیف خاورمیانه در نظر گرفته نشده است. قدرت اقتصادی اروپا با رشد صنعتی و تکنولوژیک آلمان در مرکزش، نه تنها اروپای شرقی و شمال افریقا را زیر نفوذ خود قرار داده است بلکه در امریکای لاتین نیز تهدیدی برای مناطق تحت نفوذ امریکا بحساب می آید. ژاپن بازار کشورهای آسیای جنوب شرقی را تحت نفوذ خود دارد، چین با جمعیت عظیم و اقتصاد رو به رشدش و افزایش ۳۵ میلیارد دلاری بودجه نظامی اش تنها در سال ۲۰۰۶ خطری بالقوه برای امریکا است. روسیه با قدرت

نظامی و هسته ای که دارد بعد از پایان جنگ سرد نیز هنوز در معادلات بین المللی و منطقه ای غیر قابل حذف است.

طرح "خاورمیانه بزرگ" امریکا که ایران را نیز شامل میشود و قرار است با پشتوانه سرمایه کشورهای ثروتمند خلیج، تکنولوژی برتر امریکایی و اسرائیلی و نیروی کار ارزان کشورهای منطقه به اجرا در آید چیزی نیست جز ادغام هر چه بیشتر اقتصاد خاورمیانه در سیستم نئولیبرالی اقتصاد جهانی مطابق نقشه و الگوی امریکا. امریکا برای اجرا و پیشبرد طرح هایش لازم دارد که قدرتهای سرکش منطقه ای را خنثی کند و با این استراتژی موقعیت خود را در مقابل بلوک های امپریالیستی رقیب تقویت کند. امریکا در راستای همین استراتژی از جمهوری اسلامی میخواهد که فعالیت های مربوط به غنی سازی اورانیوم را متوقف کند، با قطع حمایت از حماس، و حزب الله در لبنان، از کارشکنی در پروسه صلح فلسطین و اسرائیل دست بردارد و در عراق نیز هماهنگ تراز گذشته با امریکا همکاری کند.

جمهوری اسلامی خود را در محاصره قدرتهایی چون روسیه، هند، پاکستان، اسرائیل و پایگاههای ناتو در ترکیه می بیند که همگی دارای سلاح هسته ای هستند. اضافه بر اینها هم اکنون حدود ۲۰۰ هزار سرباز امریکایی و نیروهای ائتلاف در خاک عراق، افغانستان و خلیج فارس مستقر هستند. امریکا در کشورهای آسیای میانه نیز پایگاه نظامی دارد، علاوه بر اینها ۵ ناو شناور جنگی در آبهای منطقه که به پیشرفته ترین سلاح ها مجهز هستند حضور نظامی امریکا در منطقه را تکمیل می کنند.

در دل این اوضاع رژیم جمهوری اسلامی که زمانی برای تداوم حیات خود حتی در مقابل حملات خارجی و گرفتن سهم خود در منازعات منطقه ای اساسا به توهم توده های مردم متکی بود، اکنون که بر دریایی از نفرت و انزجار عمومی به حاکمیت خود ادامه می دهد برای بقای خود و تبدیل شدن به یک قدرت منطقه ای به حربه تولید سلاح اتمی متوسل شده است. جمهوری اسلامی می خواهد نه تنها در عراق بلکه در منازعه بر سر سرزنوشت خاورمیانه بعنوان یکطرف معامله برایش حساب باز شود. عواقب و پیامدهای لشکرکشی امریکا به عراق و اشغال این کشور، به قدرت رسیدن حماس در فلسطین و تداوم حضور حزب الله در لبنان جمهوری اسلامی را در پیگیری این استراتژی مصرتر ساخته است.

بنابراین نه وحشت پراکنی امریکا از دستیابی قریب الوقوع جمهوری اسلامی به سلاح اتمی را باید جدی گرفت و نه ادعای صلح آمیز بودن برنامه های اتمی جمهوری اسلامی را باید باور داشت. جنجالی که بر سر پرونده اتمی ایران برپا شده است بازتاب نزاع و کشمکش دو استراتژی است.

اما هیچ تضاد آشتی ناپذیری این دو استراتژی را در مقابل هم قرار نداده است. نه استراتژی امریکا ربطی به دموکراسی دارد و نه اهداف جمهوری اسلامی ذره ای از منافع مردم ایران را نمایندگی می کند، نه اهداف امریکا ربطی به مبارزه علیه رژیم های دیکتاتور و خودکامه دارد و نه استراتژی رژیم اسلامی مضمونی ضدامپریالیستی حتی از نوع ارتجاعی دارد. این استراتژی ها هر دو ارتجاعی و ضد انسانی هستند. علیرغم همه جنجال ها هنوز احتمال اینکه

این دو استراتژی در همزیستی با هم پیش بروند وجود دارد.

امریکا به تجربه هم در افغانستان و نیز در عراق نشان داده است که می تواند منافع خود را در همکاری و هماهنگی با جریانات ارتجاع اسلامی پیش ببرد. نباید از یاد ببریم که امریکا در افغانستان و عراق دو حکومت ارتجاعی اسلامی با قانون اساسی مشابه جمهوری اسلامی ایران را سر کار آورده است و وعده های دمکراسی خواهانه اش همه پوچ از آب درآمده اند.

جمهوری اسلامی نیز ظرفیت تعقیب منافع خود از طریق سازش با امریکا را تاکنون بارها نشان داده است. جمهوری اسلامی در جنگ افغانستان به امریکا کمک کرد، و در عراق اگر با امریکا همسو عمل نمی کرد موقعیت نیروهای امریکا بسیار وخیم تر از آن می بود که اکنون هست. در اوج بحران کنونی آمادگی امریکا برای مذاکره مستقیم با جمهوری اسلامی بر سر اوضاع عراق امتیازی است به رژیم اسلامی. این فاکت ها نشان می دهد که هنوز سازش بین دو طرف منازعه وجود دارد.

دولت های اروپایی در این بحران بر روی اختلافات درون حاکمیت جمهوری اسلامی سرمایه گذاری کرده اند و از همین رو تشدید فشار بر دولت احمدی نژاد را مثبت ارزیابی می کنند. در شرایط فعلی هر چند چین و روسیه به دلیل منافع اقتصادی که دارند به سادگی به محاصره اقتصادی ایران تن نخواهند داد اما محاصره اقتصادی ایران محتمل بنظر می رسد.

با اینکه احتمال حمله نظامی به ایران همچنان ضعیف است اما نباید احتمال وقوع آن را در روند آتی رویدادها نادیده گرفت. چون گذشته از اینکه میلیتاریسم و جنگ طلبی همواره بخشی از ماهیت سیاستهای امپریالیستی بوده است، در مورد بحران اخیر هم اقدام نظامی هیچگاه از لیست گزینه های گردانندگان سیاست خارجی امریکا حذف نشده است. از طرف دیگر دولت احمدی نژاد هم با توجه به بی پایگی اجتماعی اش این احتمال را که با مواضع و سیاستهای ماجراجویانه اش جامعه ایران را به لبه پرتگاه ببرد باقی گذاشته است.

اگر امریکا به اقدام نظامی علیه جمهوری اسلامی روی آورد، این اقدام از نوع لشکرکشی به عراق و اشغال این کشور نخواهد بود. اقدام نظامی اگر صورت بگیرد اساساً درهم کوبیدن تاسیسات اتمی و بنیه دفاعی رژیم توسط حملات هوایی را مد نظر خواهد داشت. این حملات نه تنها حاکمیت جمهوری اسلامی را تضعیف نخواهد کرد بلکه به رژیم امکان می دهد تا با دامن زدن و بسیج ناسیونالیسم و عظمت طلبی ایرانی افکار عمومی را به انحراف بکشاند و با دست بازتری به سرکوب اعتراضات کارگری و توده ای پردازد.

در چنین شرایطی وظیفه نیروهای سوسیالیست و آزادیخواه باید بر محور افشای ماهیت امپریالیستی و ارتجاعی اهداف و سیاستهای امریکا، تلاش برای گسترش مبارزات کارگری و توده ای علیه جمهوری اسلامی و سازمانیابی جنبش های اجتماعی دور زند. باید تلاش کرد که کارگران و مردم آزادیخواه ایران با آگاهی به ماهیت ارتجاعی سیاستهای امپریالیستی

امریکا و گسترش مبارزه علیه رژیم سرمایه جمهوری اسلامی عملا در جبهه جهانی جنبش ضد جنگ قرار گیرند.

۴ مه ۲۰۰۶

۱۴ اردیبهشت ۱۳۸۵